



عزاداری‌های محرم هم حضور داشت و عزاداری می‌کرد. خدیجه خانم شب عاشورا رفت زیر کتل. یکدفعه دیدم خدیجه خانم فریاد می‌زند: «من دارم می‌بینم، همه تون را دارم می‌بینم.» با معجزه امام حسین خدیجه خانم که نابینای مادرزاد بود، بینا شد. این بهترین خاطره و بهترین لحظه‌ای بود که من دیدم و هیچ‌وقت آن لحظه را فراموش نمی‌کنم. این صحنه باور و یقین امام حسین را در من شکل داد. یک آقای سیدی هم در آنجا بود. او به من گفت: پسر امام حسین را می‌شناسی؟ گفتم: بله. گفت: صحنه بینا شدن خدیجه خانم را دیدی؟ گفتم: بله، دیدم. گفت: تا آخر عمرت بین.

* در طول این همه سال فعالیت خاطرهای دارید؟

** بله خاطر کاری که زیاد است. مدیر دوبلاژ یک فیلمی بودم و نقشهای گویندگان را جلیوشان گذاشته بودم که حرف بزنند. یکی از آقایان گوینده از من اجازه گرفت گفت: «یک دقیقه بروم بیرون کار دارم.» از اتاق رفت بیرون و وقتی برگشت داخل اتاق حواسش نبود؛ به جای اینکه برگه دیالوگ خودش را بردارد، برگه دیالوگ خانم گوینده را برداشت و یک صحنه را به جای آن خانم گوینده مردانه حرف زد. من چیزی نگفتم ببینم به خودش می‌آید و متوجه می‌شود ولی سرانجام دیدم که متوجه نشده بود که بهش گفتم: تعجب کرد. این یک نمونه از خاطرات بسیار زیاد ما در محیط کار و در حین کار است. من بهترین خاطرات را همیشه با همکارانم داشتم و دارم به ویژه با همکاران پیشکسوتم مثل بهرام زند، منوچهر والی‌زاده، منوچهر اسماعیلی، ناصر طهماسب و خیلی‌های دیگر.

* بهترین فیلمی را که دوبله کردید و به دلنشان نشست چه فیلمی بود؟

** فیلم «شکارچی استخوان» که جای قاتل فیلم حرف زد و «پرواز ۵۷».

* بهترین فیلم مستندی که دوبله کردید، چه نام داشت؟

** «سیاره زمین» و «شاهد عینی»

* روش شما به عنوان مدیر دوبلاژ در انتخاب صدای پیشه‌گان به چه صورت است؟

** من روشم در مدیر دوبلاژی به این صورت است که در ابتدا گوینده‌های مورد نظر را انتخاب می‌کنم. سپس یک کپی از فیلمنامه را برای گویندگان اصلی می‌گیرم و به آنها می‌دهم و می‌گویم، بروید فیلم را ببینید. اگر این شخصیت فیلم شما هستید آن وقت بیایید و دوبله کنید. یعنی آن اراده و میل در گوینده کارم باید باشد و وقتی قبول می‌کنند و می‌آیند می‌گویند که ما می‌توانیم، من هم دیگر خیالم راحت می‌شود که انتخابم درست بوده.

* دوبله فیلمهای مستند بیشتر برایتان لذت بخش است یا فیلمهای داستانی؟

** مسلماً دوبله مستند. چون از نظر روحی و فکری بیان علمی دارد و با آن بهتر ارتباط برقرار می‌کنم؛ چون دانستن نیازی است همیشگی و این نیاز باعث شده مستند را در اولویت کارم قرار بدهم.

* شما چه تأثیری از کارتان گرفتید؟

** قطعاً تأثیری مثبت داشته آن چنانکه مرا وادار می‌کند همیشه مطالعه کنم، فیلم خوب ببینم، موسیقی خوب گوش کنم، سفر بروم و جاهای کهن تاریخی‌ای را که دانش و تجربه مرا زیاد می‌کند، ببینم.

* قشنگ‌ترین جایی که دیدید کجا بود؟

** همه جای ایران برای من زیباست و برای من هیچ جایی ایران نمی‌شود چون برای این گفته‌ام دلیل دارم. ببینید سرزمین من ایران مجموعه‌ای از اقوام است که این اقوام مجموعه‌ای از فرهنگها، آداب و رسوم‌های زیبا هستند. شما به هر گوشه‌ای از این سرزمین که می‌روید حتی در روستاهایش فرهنگ و ادبیات گفتاری و رفتاری می‌بینید. در ایران آداب و رسوم و فرهنگهای متنوع می‌بینید که در هیچ جای

ما می‌گوییم جوانهایی که می‌خواهند وارد کار دوبله شوند، اول باید خودشان را تثبیت کنند. متأسفانه اینها می‌خواهند در همان ابتدای امر مدیریت کنند. خوب، اینطور که نمی‌شود وارد کار شد. بلکه بایستی یک پروسه زمانی را طی کنند ببینیم توانایی‌اش را دارند یا نه. مثلاً ما الان علیرضا باشکندی را داریم یکی از دوبلورهای موفق جوان که کار مدیر دوبلاژی را هم انجام می‌دهند. ایشان و امثال ایشان یک پروسه زمانی را گذرانده‌اند و خودشان و توانایی‌هایشان را تثبیت کرده‌اند که الآن به این جایگاه رسیده‌اند. اگر دوبله می‌خواست درش را ببندد که باشکندی‌ها به وجود نمی‌آمدند و پیدا نمی‌شدند. این جوانهایی که آمدند این حرفها و شایعات را راه انداخته‌اند توقع داشتند همان ابتدای امر ما مدیریت به آنها بدهیم. ما طبق اساسنامه انجمنمان کسی که وارد گویندگی می‌شود باید ۱۵-۲۰ سال تجربه کار گویندگی داشته باشد تا بتواند در سطح مدیریت قرار بگیرد. ما هم قاعده و قانونی داریم به نام اساسنامه؛ همین جوری که نمی‌شود. همان‌طور هم که عرض کردم بزرگان و پیشکسوتهای ما آنقدر بزرگ هستند و جایگاه بالایی دارند که ترسی از رقیب ندارند و اصلاً رقیبی برای آنها وجود ندارد. مثلاً منوچهر والی‌زاده با سن بالایی که دارد جوان اول فیلمها را دوبله می‌کند. آیا ما در حد و اندازه‌های والی‌زاده داریم که مثلاً او از رقیب بترسد؟! خود شما قضاوت کنید آیا اصلاً کسی می‌تواند رقیب والی‌زاده شود و اصلاً کو رقیب؟!*

* من شنیدم این بزرگان دوبله حتی سرکارشان خیلی منظم‌تر از جوانها هستند و خیلی زودتر از موعد مقرر سرکار می‌رسند، همینطور است؟

** بله، کاملاً همینطور است. به عنوان مثال ما اگر ساعت ۹ دوبله داریم این پیشکسوتهای عزیز خیلی زودتر از جوانها سرکار حاضر می‌شوند. خدا بیامرز آقای رسول‌زاده را من ساعت ۶/۵ صبح می‌دیدم که ایشان از سرازیری جام‌جم دارند می‌روند بالا. این عشق و مسئولیتی است که این بزرگان دارند که متأسفانه من در کمتر جوان امروزی در کار دوبله دیدم. من به جوانها توصیه می‌کنم کسانی که می‌خواهند وارد دوبله شوند برای اینکه در کارشان موفق شوند اول عاشق باشند و انگیزه داشته باشند و به مسئولیت کاری‌شان توجه داشته باشند و با هدف امرار معاش نیایند.

* شما هم تجربه کار دوبله در قبل از انقلاب را داشتید و هم بعد از انقلاب. لطفاً دوبله پیش از انقلاب و بعد از انقلاب را مقایسه کنید.

** ببینید پیش از انقلاب در دوبله مدیریتی بسیار جدی وجود داشت که در آن مدیریت نظم، توانایی و انگیزه بود. زمان برای کار بود و دوبله نظام‌مند بود. برای همین شما دوبله فیلمها را وقتی می‌بینید همه بی‌نقص است مثل فیلم اشکها و لبخندها، باراباس، اسپارتاکوس، بن‌هور، محمد رسول‌الله، عمر مختار، قیصر، داش آکل و ... هر کدام از اینها بی‌نقص است. اما بعد از انقلاب این نظم و مدیریت از بین می‌رود. در گذشته گوینده بدون اجازه مدیر دوبلاژ آب نمی‌توانست بخورد اما امروزه این خبرها نیست. گوینده راحت از اتاق دوبلاژ بیرون می‌رود و قدم می‌زند؛ در صورتی که در گذشته این‌طور نبود. امروزه فیلمی به ما می‌دهند که ۴۸ ساعته باید تحویل بدهیم، این ضربه می‌زند به دوبله کار چون باید سری‌دوری کنیم به خاطر وقت نداشتن. در گذشته زمان و فرصت به اندازه کافی داشتیم و همین زمان داشتن باعث می‌شد که کار عجله‌ای نباشد و کار دوبله با کیفیت انجام شود. ما در گذشته زمان زیاد داشتیم برای دوبله یک کار و نظم، نظام و مدیریت درست حاکم بود اما امروزه متأسفانه این خبرها نیست به همین خاطر دوبله بعضی از کارها بی‌کیفیت است. ببینید ما هر سال اعیاد ملی مذهبی داریم مثلاً عید قربان، ماه رمضان، عید نوروز و ... متأسفانه برنامه‌ساز یک هفته مانده مثلاً به دهه فجر یا ماه مبارک رمضان تازه یادش می‌افتد که ما دهه فجر داریم! به تهیه‌کننده اطلاع می‌دهد که سریع اقدام کند برای ساخت سریال؛ تهیه‌کننده می‌گوید نمی‌توانم در این فرصت کوتاه و کم، کاری کنم. می‌گوید: «برو یک کاریش بکن». این به دوبله ضربه می‌زند. می‌بینید ما از کجا داریم ضربه می‌خوریم. این ضربه خوردن به نوعی ما را وادار به خودزنی کرده. من وقتی دوبله‌ام بد می‌شود، خودم را می‌زنم. این فرصت کم باعث می‌شود صدا روی شخصیت فیلم یا سریال ننشیند. امروزه به جای اینکه سرعت در خدمت هنر باشد، هنر در خدمت سرعت است و این اشتباه و غلط است. شما فیلم «مادر» علی حاتمی را ببینید. یک صدای پیشه‌گانه ۳ شخصیت در فیلم مادر حرف زده که منوچهر اسماعیلی است. ببینید چقدر زیبا دوبله کرده و هیچ‌کس متوجه نشد که یک نفر به جای ۳ نفر حرف زده. این به خاطر مدیریت درست در آن کار و فرصت کافی داشتن بود. امیدوارم آن روزها باز هم برگردد و مدیریت درست شود.

* از دوران کودکی تان خاطره جالبی دارید؟

** به نظر من خاطره‌ها همیشه باید سازنده و برای جوانها کارآمد و مفید باشد. من زمانی که دبستان می‌رفتم معلمی داشتم به نام خانم اردلان. من ایشان را خیلی دوست داشتم. می‌رفتم نان می‌خریدم می‌بردم برای ایشان که دوباره او را ببینم، اینقدر برای من عزیز بودند. من خانم اردلان و خوبی‌های ایشان را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. خاطره دیگرم از دوران کودکی برمی‌گردد به محرم و عزاداری‌های آن. ما ساکن دربند بودیم و در آنجا هیأت برگزار می‌کردند. خانمها طبقه بالا بودند و آقایون طبقه پایین. من هیچ وقت نمی‌دیدم که بی‌نظمی در هیأت رخ دهد. ما بچه‌ها هم جمع می‌شدیم در آن هیأت و احساسی که ما بچه‌ها در دنیای زلال بچگی مان به امام حسین (ع) داشتیم احساس خیلی عمیق و بی‌شبهه و پیله و بسیار زیبایی بود. خانمی نابینا بود که بلیت بخت‌آزمایی و آدامس خروس نشان می‌فروخت به نام «خدیجه خانم» که همه در آن محل دربند او را می‌شناختند؛ ایشان در آن

**احساسی که ما
بچه‌ها در دنیای زلال
بچگی مان به امام
حسین (ع) داشتیم
احساس خیلی عمیق و
بی‌شبهه و پیله و بسیار
زیبایی بود.**